

طرح عالم پس از مرگ در اسطوره‌های دینی

- ۱- طرح عالم پس از مرگ در تورات ۲
- ۲- بهشت و دوزخ و عذاب آخرت ۴
- ۳- تردیدها ۴
- ۴- عالم پس از مرگ و ملکوت ۵
- ۵- اشاره‌ای به طرح عالم پس از مرگ در قرآن ۷

آنچه به نقل از تورات و دیگر کتب دینی در بارهٔ آدم و حوا، درخت حیات و حتی ابراهیم می‌نویسم، بیشتر از منظر وقایع اسطوره‌ای هستند و نه واقع‌بودگی تاریخی. اگرچه در بسیاری موارد، وقایع اسطوره‌ای، بر زندگی و تمدن بشری تأثیر می‌گذارد مانند داستان یعقوب و پدید آمدن بنی اسرائیل، یا حتی مسیح و شکل‌گیری مسیحیت در تاریخ مستند.

۱- طرح عالم پس از مرگ در تورات

در باب دوم پیدایش، از دو درخت یاد شده است، یکی درخت حیات، و دیگری درخت معرفت به نیک و بد. و خداوند که آدم را آفریده بود او را منع کرده بود که به آن درخت نزدیک نشود و از آن نخورد. آن گونه که از آیات بعدی کتاب پیدایش بر می آید، «درخت حیات» در واقع همان درخت جاودانگی و بی مرگی است. در قرآن هم از آن درخت با عنوان «شجرة الخلد» یاد شده است.

آدم بعد از اینکه از درخت معرفت به نیک و بد می خورد، متوجه درخت حیات می شود، و خداوند کروبیان را با شمشیرهای آتشبار گرداگرد درخت حیات می گمارد تا آدم نتواند به آن درخت نزدیک شود. زیرا آنگاه می توانست تغییر ماهیت دهد و همچون خداوند، بی مرگ و جاودانه شود. و خداوند به آدم گفته بود:

تو از خاک هستی، و به خاک بر می گردی

این شاید اولین و مهمترین تلقی انسان از عالم پس از مرگ باشد که در قالب اسطوره دینی بیان شده است. بدیهی است که این آگاهی، یا این خبر برای آدم، تلخ و ناگوار و حتی تحمل ناپذیر خواهد بود گام بعدی در این اسطوره، جستجوی آدم برای پیدا کردن راهی است که بتواند به این گونه مرگ دور باش بگردد. در این جستجو که بیشتر به جستجوی ناخودآگاه می ماند، حوا خانم تا حدود زیادی جای درخت حیات را برای آدم پر کرد و آدم توانست با آمیزش با حوا، نمونه ای از خود را تولید کند. به تعبیر دیگر، آدم اگرچه کالبد فرسوده خود را به خاک می سپرد، اما در کالبدهای تازه تر به حیات ادامه می داد. بنا بر این، فرزندان آدم، تداوم همان آدم شمرده می شوند. هنگامی که حوا اولین فرزند خود را به دنیا آورد، گفته بود:

اکنون فرزندی از یهوه حاصل نمودم. پیدایش؛ باب اول

"یهوه" از جاودانان دانسته می شد، یعنی او هست و خواهد بود. کلام حوا در اینجا دو پهلوی می نماید؛ یکی شاید به این معنا که «یهوه=خداوند» فرزندی به من داد «معنای دیگر که با داستان آدم و حوا و معنای "یهوه" بیشتر مطابقت دارد، می تواند این باشد که: اکنون فرزندی از "بودن" (جاودانگی) حاصل کردم. ظاهراً خداوند هم با این روند مخالفتی نشان نداد.

دومین کهن‌الگویی که در تورات طرح می‌شود و ارتباط مستقیم با موضوع زندگی پس از مرگ دارد، داستان ابراهیم است. ابراهیم با آنکه شاه شبان بزرگ کنعان و سینا بود و از همه گونه امکانات برخوردار بود، در عین حال به دلایلی که در ساز و کار اسطوره تعبیه است، صاحب فرزند نمی‌شد و این برترین و مهمترین نگرانی ابراهیم بود. همین بود که در واگویه‌هایش با خداوند می‌گوید:

«ای خداوند، مرا چه خواهی داد؟ و من بی اولاد می‌روم. پیدایش، باب ۱۵ آیه ۹»

جمله «من بی اولاد می‌روم» در اینجا گلایه‌ای تلخ است و می‌تواند به این معنا باشد که من بی‌اولاد، به خاک می‌روم، در حالی که اگر فرزندی داشته باشم می‌توانم در آینده در او تداوم پیدا کنم. بعد از این واگویه‌ها است که خداوند به ابراهیم وعده می‌دهد که او را همچون ستارگان آسمان کثیر گرداند، و همین مبنای عهد خداوند با ابراهیم قرار می‌گیرد که آغاز عهد قدیم نیز شمرده می‌شود. پیدایش، باب ۱۵

این جا البته با دو تعریف از «زنده بودن» مواجه هستیم، یکی زندگی اکنونی در همین کالبدی که اکنون داریم، دیگری زندگی در فرزندان و روان جمعی قبیله و قوم خویش. در این باورها، هر آدمی بعد از به پایان رسانیدن زندگی فردی خویش، در جماعتی که از صلب خود او شمرده می‌شوند، تداوم می‌یابد و عالم پس از مرگ، یا زندگی پس از مرگ، به این گونه توجیه پذیر می‌شود. احتمالاً به همین دلیل است که در تورات هنگامی که مرگ ابراهیم را گزارش می‌کند، می‌گوید:

و ابراهیم به قوم خود پیوست. پیدایش، باب ۲۵ آیه ۹

همین تعبیر را در باره مرگ یعقوب هم مشاهده می‌کنیم با این تفاوت که برای یعقوب «قوم خود» معنایی دو سویه دارد. یک سو، گذشتگانی همچون ابراهیم و ساره و اسحاق و رفقه و لیه هستند که بانیان شکل‌گیری «قوم» بودند و سویه دیگر، فرزندان و آیندگان هستند. یعقوب که به هنگام مرگ از سه نفر از فرزندان خود ناراضی است و رفتار و اعمال آن سه را شایسته نمی‌داند، بعد از نام بردن از آنان می‌گوید:

ای نفس من، به مشورت ایشان داخل مشو، و ای جلال من، به محفل آنان متحد مباش (...). ایشان را در یعقوب

متفرق سازم، و در اسرائیل پراکنده کنم. پیدایش، باب ۴۹ آیات ۳ تا ۵

"قوم" مانند درختی تصویر شده است که پیشینیان لایه‌های تنه و ریشه این درخت را تشکیل می‌دهند، اصطلاح "شجره نسب" شاید گویای همین درخت باشد که بسا یاد آور درخت حیات نیز می‌باشد.

به نظر می‌رسد که لازمه پیوستن به قوم پس از مرگ، انجام کارهای بزرگ و نمایان در جهت تامین حیات آیندگان است، و آیندگان نیز هویت خود را با هویت او یگانه می‌انگارند؛ مانند اسرائیل که هم لقب یعقوب است و هم نام قومی که به او منسوب‌اند.

۲- بهشت و دوزخ و عذاب آخرت

در متن کتب پنج‌گانه تورات، هیچ نشانی از عذاب آخرت، یا بهشت و ملکوت برای پس از مرگ دیده نمی‌شود. گناهکاران به شدیدترین وجهی در همین جهان مجازات می‌شوند. علاوه بر مجازات‌های سختی مانند سنگسار زناکار، و مرتد و حتی به آتش سوزانیدن برخی گناهکاران، همچنین منقطع شدن از قوم و ادامه نیافتن در نسل‌های آینده، از مهمترین و برترین عذاب‌ها شمرده شده است. لاویان، باب ۲۰ اتفاقی که در این گونه "عذاب" پدید می‌آید، بازگشت آدمی به خاک است.

در کتاب لاویان و تثئیه، قوانین فراوانی برای زندگی معین شده است چندان‌که تورات را کتاب قانون نیز می‌دانند. آنجا که مجازات فردی از افراد قبیله مطرح باشد، تمامی قوم در اجرای آن شرکت می‌کنند مانند سنگسار، و آنجا که تمامی قوم مرتکب خطا شده باشند، خود خداوند دست به کار می‌شود مانند داستان طوفان نوح، یا اقوام سدوم و گمورا در داستان لوط.^۱ بهشت هم جایی غیر از همین زمین مسکونی نخواهد بود، سرزمین موعود که شیر و شهد در آن جاری خواهد بود، در همین زمین و در همین زندگی عینی و برای بنی اسرائیل همین سرزمین کنعان خواهد بود.^۲

۳- تردیدها

در قرن‌های بعدی که قوم اسرائیل به اسارت گرفتار شد و دست‌نشانده امپراطوری‌های بابل، و سپس ایران و روم گردید، نوعی بدبینی نسبت به تحقق وعده‌های خداوند برای ادامه حیات در این زمین پدید آمد. نمونه‌ای از این بدبینی‌ها را در کتاب جامعه می‌بینیم.^۳ در این کتاب، همه رنج انسان برای رسیدن به نیکبختی و جاودانگی، باطل دانسته شده است.

۱ - همچنین نگاه کنید به کتاب تثئیه باب ۳۲

۲ - در کتاب‌های اعداد، لاویان و تثئیه بارها از سرزمین موعود بنی اسرائیل به عنوان جایی یاد شده شیر و شهد در آن جاری است.

۳ - کتاب جامعه اگرچه منسوب به سلیمان است اما به گمان من، ادبیات این کتاب بیشتر با همان دوران اسارت و دست‌نشانده‌گی نزدیک است. همچنین نگاه کنید به [گزیده‌ای از کتاب جامعه در همین سایت](#)

برای همه، چه نیکان و چه بد کرداران، یک واقعه بیشتر نیست. چه آن‌کسی که حکیم باشد و چه آن‌که ابله و نادان، همه در پنجه مرگ نابود می‌شوند. برای شریران و برای عادلان، یک واقعه بیشتر نیست. اگر چیزی به نام نیکویی و نیکبختی وجود داشته باشد، در همین چند روزه گذران زندگی است:

اینک آنچه من دیدم که خوب و نیکو می‌باشد، این است که انسان در تمامی عمر خود که خدا آن را به او می‌بخشد، بخورد و بنوشد و از تمامی مشقتی که زیر این آسمان می‌کشد، به نیکویی بهره گیرد؛ زیرا که نصیص همین است. جامعه، باب ۵ آیه ۱۸

همچنین:

وقایع بنی آدم مثل وقایع بهایم است، برای ایشان یک واقعه است، چنان‌که این می‌میرد، به همان گونه آن می‌میرد. برای همه یک نفس است و انسان بر بهایم برتری ندارد، چون‌که همه باطل هستند، همه به یک‌جا می‌روند، همه از خاک هستند و همه به خاک باز می‌گردند. جامعه، باب ۳، آیه ۱۹ و ۲۰

در این واگویه‌ها که در کتاب جامعه می‌بینیم، همان تلخی و سنگینی وجود دارد که در آغاز کتاب آفرینش آمده بود، همان هنگامی که خداوند به آدم گفته بود تو از خاکی و به خاک باز می‌گردی. در آن داستان، آدم توانسته بود حوا خانم را به جای درخت جاودانگی در آغوش گیرد و روان خود را در آیندگان تداوم ببخشد، اما در تعبیرهایی که در کتاب جامعه می‌بینیم، این نیز باطل است.

۴- عالم پس از مرگ و ملکوت

احتمالا این تردیدها به عالم پس از مرگ، تسلائی درد جاودانگی آدمی نبود؛ به ویژه هنگامی که احکام شریعت و قانون هم غلام حلقه بگوش کاهنان و قضات شود و نتواند داد مظلوم از ظالم باز ستاند.

به روایت کتاب جامعه، بسا ستم پیشگان که در شادکامی زندگی می‌کنند و بی آنکه در محکمه‌ای حاضر شوند، می‌میرند و جای خود را به ستم پیشگان تازه‌ای می‌دهند. احتمالا ظهور مسیحیت می‌توانست پاسخی هم برای این دو مورد بوده باشد. در این شرایط، سخن مسیح خطاب به انسانِ فهیم اما غارت شده، رسیدن به ملکوت و دریافت آن بود. حالا که هیچ دادگاه صالحی در زمین پیدا نمی‌شود، و حالا که قضات و کاهنان هم به افعی‌های زهرآگین بدل شده‌اند، تو در

هر جا که هستی، عدالت خود را حفظ کن، دل خود را از کینه و حسد نسبت به دیگران پاکیزه گردان، تشنگی و گرسنگی را نه در ساحت نان و آب، بلکه در طلب عدالت تجربه کن، با دیگران اعم از دوست و دشمن مهربان باش، در این شبستان ظلمت همچون چراغی روشنایی بخش باش، و غمگین مباش، زیرا ملکوت آسمان از آن شما خواهد بود. متی، باب پنجم، موعظه کوهستان

انگار مسیح تلویحا نوعی اخلاق فضیلت‌گرا را توصیه می‌کند. در عین حال ملکوت آسمان هم به عنوان نتیجه طبیعی این اخلاق مورد توجه قرار می‌گیرد.

نکته‌ای که بسیار قابل تأمل می‌باشد، مفهوم «ملکوت» در کلام مسیح است. به نظر می‌رسد مفهوم «ملکوت» در انجیل‌ها به نوعی معنویت درونی برای خود فرد هم اشاره دارد که سبب اعتلای وجودی هر فرد می‌شود. متی باب ۱۳ آیات ۳۱ تا ۳۴ در عین حال فهم این ملکوت برای بسیاری از مردمان چندان آسان نیست، به ویژه درونی نمودن آن به گونه‌ای که با جان آدمی یگانه گردد. متی، باب آیه ۱۸

هرچه هست، این ملکوت چندان با رمز و راز و حالات درونی آدمیان آمیخته است که از راه بحث و درس، قابل انتقال به دیگری نیست. در این آموزه، شاید رسیدن به «ملکوت آسمان» نوعی دگردیسی روانی است، آسمان پاک و درخشنده، تمثیلی از پاکی و درخشندگی و عظمت برای انسان است، و هرکسی خود باید به آن دست یابد.

دشواری فهم ملکوت سبب شد تا آنچه مسیح در باره آن می‌گوید، همه به تمثیل باشد. متی باب ۱۳ آیات ۱۰ به بعد احتمالا به سبب همین دیر فهم بودن ملکوت برای اکثر مردمان و راه دشوار دگردیسی، بعدها مسیحیت کلیسایی، توانست مفهوم ملکوت را به عالم لاهوت حواله دهد و در جغرافیایی بریده از واقعیت زمین زندگی به تصویر بکشاند.^۱ احتمالا نظریه‌ای که راه را برای باور به این‌گونه جاودانگی هموار کرد، طرح تولد مجدد انسان از «روح» بود. انجیل یوحنا باب ۳ آیات ۱ به بعد در این طرح، انسان که اصل آن از خاک است و طبعا باید به خاک بازگردد، می‌تواند در یک ازدواج معنوی یا جادویی که میان نفس خودش و روح خدا انجام می‌گیرد تولدی دوباره بیابد.^۲

^۱ - همان‌گونه که میان متن قرآن و متن سنت اسلامی، تفاوتی جدی و اساسی قایل هستم، به همان نحو میان آموزه‌های مسیح و مسیحیت نیز همان تفاوت را باور دارم.

^۲ - شرح تولد دوباره را هم در کتاب «مریم مادر کلمه» می‌توانید ببینید و هم در کتاب حج نوشته‌ام که در دست انتشار است

در این تولد دوباره است که انسان صاحب روح شده و فرزند خدا شمرده می‌شود. طرح این ازدواج معنوی را در باب بیست و پنجم انجیل متی می‌توانیم ببینیم. بنا بر این، مرگ تنها بر جسم انسان واقع می‌شود که ماهیتی از خاک دارد و هرکسی که صاحب روح شده باشد به نزد «پدر=خدا» می‌رود. رساله پولس به رومیان، باب ۸

پیش از این، آنچه سبب جاودانگی آدم پس از مرگ دانسته می‌شد و در تورات آمده بود، مبتنی بر تولید نسل بود و عالم پس از مرگ، ادامه نفس فرد در فرزندانش شمرده می‌شد. اما به نظر می‌رسد در عهد جدید، نوعی ازدواج معنوی نفس با روح القدس، جایگزین ازدواج معمولی با جنس مخالف شد. این ازدواج معنوی سبب تولد مجدد انسان از روح می‌شود. نقل است که مسیح همسری اختیار نکرد، هیچ نشانه‌ای هم در دست نیست که مسیح صاحب فرزند شده باشد. اتفاق مهمی که در این رویکرد عهد جدید پدید آمد، بی اعتبار شدن نظام قبیله‌ای بود، و مفهوم «جماعت» از حصار قبیله و قوم و سرزمین و حتی از شریعت، رها شد. یوحنا باب ۱۰ آیه ۱۶ و متی باب ۳ آیه ۹

در کتاب «مریم مادر کلمه» نوشته بودم که مریم نمادی از «نفس» هر کسی می‌تواند باشد که از روح خداوند آستان کلمه نجات می‌شود، این کلمه نجات علاوه بر «عیسی=نجات» همچنین لقب روح الله را نیز به خود اختصاص داد. در عین حال که ورود آدمی به عرصه معنویت، تاحدودی تسلا بخش می‌نماید، و با آنکه تداوم «کلمه» در نسل‌های آینده چندان دور از ذهن نمی‌نماید، اما باز هم مفهوم جاودانگی پس از مرگ و پر کشیدن روح به آن سوی زندگی مادی، همچنان رازی سر به مهر باقی ماند و هیچ نشانه روشنی در باره این گونه جاودانگی که در پاره‌ای از آیات انجیل‌ها آمده دیده نمی‌شود جز مضامینی که بیشتر به استعاره و تمثیل راه می‌برد. لوقا، باب ۲۳، آیات ۳۹ تا ۴۳ و یوحنا باب ۱۴ از آیه ۱ به بعد آیا آدمی با تجربه وجودی از معنویت می‌تواند راز کلام مسیح را در مورد جاودانگی و حیات ابدی درک کند؟

۵- اشاره‌ای به طرح عالم پس از مرگ در قرآن

در توصیف‌های قرآن از چیستی آدم، هیچ آدمی دارای روح مستقلی از خود نیست که پس از مرگ وی آن روح باقی بماند. واژه «روح» در این متن، همیشه به صورت مفرد مذكر آمده است. «نفخت فیهِ من روحی» هم صرفاً به معنای صاحب روح شدن آدم نیست بلکه همچون نسیمی توصیف شده است که از آبادی دوری به سوی انسان فرومانده در خویش وزیدن می‌گیرد و او را بر می‌انگیزاند تا گامی فرایش نهد، و به تعبیری آدمی را از «بودن» به «شدن» می‌خواند، همین و بس.

آنچه در بن وجود انسان سبب «بودن» انسان است «نفس» نامیده می‌شود که درست در مقابل «روح» قرار می‌گیرد. به همین جهت واژه نفس هم به صورت مفرد مؤنث برای یک فرد، و هم به صورت جمع مؤنث «انفس» برای جماعت آمده است در حالی که واژه روح همیشه به صورت مفرد مذکر است. با کمی احتیاط می‌توان گفت که «نفس» مادر زندگی است. همچنین، واژه «نفس» در قرآن، به مفهوم جسم مادی و هیات ظاهری نیست، بلکه تمامی انگیزه‌های مربوط به زنده ماندن را در خود تعبیه دارد.^۱ بنا بر این، قرآن مرگ هر آدمی را، به خاموش شدن نفس آدمی مربوط دانسته است.^۲ از تعبیرها و تمثیل‌هایی که قرآن در باره مرگ بیان کرده است می‌توان این را استنباط کرد که انگار این کتاب بسته شده، در حافظه بزرگ هستی باقی می‌ماند تا رستاخیز که از نو کالبد گیتیانه خود را باز یابد و در آن کالبد گشوده گردد برای داوری. بنا بر این مطابق آموزه‌های قرآن، کسی که می‌میرد، هیچ درکی از زمان و مکان نخواهد داشت و رابطه‌اش نیز با عالم زندگان از میان می‌رود و هیچ‌گونه آگاهی از وقایع پس از مرگ خویش ندارد.

با توجه به تفاوت بنیادین معنای «روح» با «نفس» در متن قرآن، احتمالاً، قایل شدن «روح» برای هر فرد و بقای آن پس از مرگ، شاید نوعی تقلید مسلمانان از مسیحیت کلیسایی بوده است. اگرچه در باره آن ازدواج پر رمز و رازی که در انجیل آمده و صاحب روح شدن، نمی‌توان به آسانی اظهار نظر کرد.^۳ این را می‌توان گفت که موضوع صاحب روح شدن به‌گونه‌ای مخدوش و مضحکه‌وار در میان اغلب مسلمانان چنان عمومی شد که همگان بدون ورود به آن شهر پر رمز و راز معنویت، خود را دارای روح فرض کردند. احتمالاً تعبیرهای فراوانی که در باره روح مردگان، رایج شده است، دارای چنین منشأیی باشد. اصطلاحاتی مانند: «برای شادی روح فلانی...» آنقدر بدیهی‌نما شده است که نفی آن از سوی امثال من، به کفر و الحاد و بد دینی تعبیر می‌شود. حتی می‌توان این گمانه را طرح کرد که این باورها قبل از اسلام و در روزگار ساسانیان که مسیحیت تا عمق دربار شاهان ایرانی نفوذ کرده بود، به فرهنگی عمومی تبدیل شد؛ چندان که سنت‌های دینی پس از

۱ - برای توضیح بیشتر نگاه کنید به بخش فرهنگ واژگان، [واژه نفس](#).

۲ - سورة آل عمران آیه ۱۸۵ و سورة انبیاء آیه ۳۵ / همچنین نگاه کنید به بخش فرهنگ واژگان، [واژه روح](#)

۳ - احتمالاً یکی از شرایط لازم برای دست یافتن به آن ازدواج معنوی، چشم پوشی از ازدواج معمولی بود، یا به حداقل رابطه جنسی اکتفا کردن. در این رابطه مسیح را می‌بینیم که هیچ همسری اختیار نکرد

۴ - داستان ازدواج خسرو پرویز با مریم دختر امپراتوری روم و نفوذ مراسم مسیحیت در دربار ایران، از نمونه‌هایی است که در شاهنامه فردوسی مفصل آمده است

اسلام را در چنبره خود گرفت و چنان گيجی پديد آورد که حتی برخی عالمان لغت شناس هم، معنای «روح» را با همان «نفس»ی که در قرآن آمده و اماره بالسوء توصيف شده یکی پنداشتند.^۱

در عين حال، قرآن تنها در مواردی ويژه، بی آنکه از بقای روح سخنی گفته باشد، مرگ را برای برخی کسان قايل نشده است. در اين موارد، با آنکه پيکر گيتيانه آنان به خاک باز می گردد اما باز هم آنان را زنده خوانده است. مثلاً در آیه ای از سوره بقره تاکيد شده است که:

آنانی را که در مسير حق بوده و کشته شده اند، مرده مپنداريد، بلکه آنان زنده اند و شما در نمی يابيد. بقره، آیه ۱۵۴

در مورد اين آیه، تاويل ها و تفسيرهای متنوع و گاه ضدو نقیضی در تفاسير اسلامی آمده است که گاهی به خرافه نیز راه می برد ولی اين نکته هم در برخی تفاسير آمده است که:

مراد به حیات ایشان آن است که، ذکر ایشان و نام ایشان در دنیا بماند، و به مثابت آن باشد که زنده باشند

در آیه دیگری آمده است که:

آن کشته شده ها را مرده مپندار، بلکه آنان زنده اند، و از نزد خداوند روزی داده می شوند.^۲

واژه «رزق» که در اين آیه آمده، صرفاً به معنای «طعام» نیست، بلکه «رزق» به هر عطایي و هر نصیبی گفته می شود که به هرکس داده شود اعم از آنکه مادی باشد یا معنوی.^۳

اگرچه در تورات، انجیل و قرآن، زنده ماندن پس از مرگ برای افرادی ويژه، با ابهام و ابهام بسیار همراه است، و اگرچه فقيهان و متولیان دینی اين زنده بودن را در عالم لاهوت و بدون ارتباط با جامعه تعريف کرده اند، در عين حال ما می توانيم حضور برخی از گذشتگان را در آسمان افق اندیشه خود در يابيم، می توانيم زنده بودن آن اميد و دغدغه ای را که آنان داشتند در روان جمعی جامعه تجربه کنیم.

خرمندان و بزرگانی که در توليد فرهنگ و اعتلای فهم جامعه گام های اساسی برداشتند بر اين نکته تاکيد دارند که

۱ - از جمله نگاه کنید به لسان العرب ذیل واژه نفس

۲ - روض الجنان، ابوالفتح رازی، ذیل همین آیه ۱۵۴ سوره بقره

۳ - و الأرزاقُ نوعان: ظاهرة للأبدان كالأقوات، و باطنة للقلوب و النفوس كالمعارف و العلوم (لسان العرب ذیل واژه رزق، همچنين نگاه کنید به قاموس قرآن، مفردات راغب، و ديگر كتب لغت مربوط به قرآن ذیل واژه «رزق»)

نوعی زنده بودن معنوی در روانِ جمعی جامعه هم امکان پذیر است؛ چرا که جامعه بشری با همه نارسایی‌ها، ندانم‌کاری‌ها، خشونت‌ها و ستم‌ها که دارد، با این همه، عشق و علاقه به سوی کمال، صلح، آزادی و آبادی زندگی هم دارد. همین عشق و علاقه است که در جستجوی نمونه‌های اعتلا یافته، روان‌گذشتگان نیک رفتار و نیک سیرت را در خویش بازخوانی می‌کند. آگاهی ما در بارهٔ عالم پس مرگ، جز همین گمانه‌های مبهم نیست، و بهتر است در هنگام داوری در این موارد، کمی هم متواضع باشیم

ششم تیر ماه ۱۳۹۰ مشهد